

پدر و مادر بودن!

براساس لغت نامه مریام وبستر، واژه «تربیت فرزند» (parenting) تا سال ۱۹۵۸ در آمریکا کلا وجود نداشته و در دهه ۱۹۷۰ باب شده است. این گوشه‌ای از مقاله بیانیه‌ای علیه تربیت فرزند است که سایت ترجمان آن را منتشر کرده و در ادامه آمده است:

«گاهی منظور افراد از اصطلاح «تربیت فرزند» کاری است که والدین انجام می‌دهند اما اکثر اوقات، به خصوص امروزه، تربیت فرزند معنای کاری را یافته است که والدین باید انجام دهند. «تربیت فرزند»، فعلی هدف‌محور است؛ عملی را توصیف می‌کند، نوعی کار. هدف این است که کودک‌تان را به بزرگسال بهتری یا شادتری موفق‌تری تبدیل کنید، بهتر از چیزی که ممکن بود در حالت‌های دیگر بشود یا (این را به‌زمره بخوانید) بهتر از بچه همسایه. «تربیت» درست باعث خلق بچه درست می‌شود که او هم به بزرگسالی درست تبدیل می‌شود. این تفکر که والدین می‌توانند تکنیک‌های خاصی را یاد بگیرند که بچه‌های‌شان را بهتر باری آورد، بسیار در میان طبقه متوسط آمریکا شایع است؛ چنان شایع که شاید بدیهی به نظر برسد اما این تصویر، توصیفی است به‌طور بنیادی نادرست.»

این هم یک جور بررسی موضوع تربیت است گرچه که بین خاطرات پدر بزرگ، مادر بزرگ‌ها و مادر و پدرها این تربیت شدن دسته‌جمعی با فامیل و خواهر و برادرها همیشه پرنرنگتر از متدهای تربیتی والدین است و جواب بهتری پس داده است. در این مقاله هم می‌گویید در گذشته همه چیز در زمان خودش و به آسانی اتفاق می‌افتاد؛ درس خواندن و ازدواج کردن همه زمان مشخص خود را داشت اما در حال حاضر والدین به همان صورت که برای درس خواندن و انتخاب شغل حساسیت برای رسیدن به نتیجه‌ای خاص به خرج می‌دهند برای تربیت هم مته به خشخاش می‌زنند.

در کار، تخصص موجب موفقیت می‌شود. در تربیت فرزند هم این گمان می‌رود که مجموعه‌ای از تکنیک‌های مشخص،

یعنی نوعی تخصص وجود دارد که والدین می‌توانند یاد بگیرند و به کمک آنها به هدف‌شان، یعنی شکل‌دهی

زندگی فرزندان خود برسند. به همین صورت، صنعتی عظیم به وجود آمده است که نوید آموزش دقیق

آن تخصص را می‌دهد. حدود ۶۰ هزار کتاب در بخش تربیت فرزند در سایت آمازون وجود دارد که

اکثر آنها واژه «چگونه» را در عنوان خود دارند. به گفته نویسنده این مقاله این اتفاق

در آمریکا معمولاً توسط والدین طبقه وسط می‌افتد. این حرف

الزام حضور والدین برای تربیت را نفی نمی‌کند اما می‌گوید

باید این اتفاق جور دیگری باشد. شاید عجیب باشد اما

در این مقاله اشاره‌ای به ضرب‌المثل سرد و گرم دیدن

و سازگاری با محیط می‌کند و انگار حرف‌های قدیمی

پدر و مادرهای مان را تحویل مان می‌دهد. خب اگر

«تربیت بچه» الگوی نادرست است، پس الگوی درست

چیست؟ خوب است به یاد آوریم که تربیت درواقع نه

فعل است و نه نوعی کار؛ چیزی که باید از آن حرف بزنیم

«پدر/مادر بودن» است، یعنی مراقبت از فرزند. پدر/مادر بودن

بخشی از رابطه‌ای عمیق و منحصر انسانی است؛ یعنی داشتن

نوعی خاص از عشق، نه انجام کاری خاص.



خانه امن دوم!

«کلاس‌های درس امروزی، بسیار به دور از محیط‌هایی برای پرسشگری آزاد، شبیه به پادگان‌های تمرین نظامی هستند که در آنها شاگردان به دنبال فراهم کردن جواب‌های بی‌نقص به پرسش‌های امتحانی هستند.» این هم برگرفته از یکی دیگر از مقاله‌های سایت ترجمان است. انگار این درد صرفاً آموزشی بودن مدارس چیزی نیست که گریبانگیر کشور ما شده باشد. انگار همه جا آسمان تعلیم و تربیت و پرورش یک رنگ است. ولی جای خالی این مسئله در نظام آموزش و پرورش ما با وجود استاد شهید مطهری، صفائی حائری و امثالهم یک آبروریزی بزرگ است.

از همان اول مهر، اولین سالی که پدر مدرسه می‌گذاریم یادمان می‌دهند که اینجا خانه دوم

ماست. ما هم در همان کودکی و خامی با خودمان فکر می‌کنیم که پس حتماً این

معلم‌ها هم پدر و مادرهای دوم ما هستند و بقیه هم کلاسی‌ها مثل خواهر

یا برداران مان و خلاصه آن قدر مسئله برای مان جدی می‌شود که

ناخودآگاه از همین خانه و خانواده ثانوی خیلی چیزهای

بیشتری یاد می‌گیریم و اثرپذیری بیشتری هم داریم.

حالا قصه کجا خطرناک می‌شود؟ این‌که

هر کدام از ما که در این بستر جدید

تربیتی کنار هم قرار داریم، وقتی به خانه

برمی‌گردیم با فضایی متفاوت روبه‌رو

می‌شویم. فضایی که گاهی کاملاً با آنچه

در مدرسه یاد گرفته‌ایم در تضاد است.

از طرفی خانواده هم مسئول اصلی تربیت

را جایی می‌داند که فرزندش از صبح

تا بعد از ظهر را در آنجا می‌گذراند و

احتمالاً هزینه‌های زیادی هم برایش

تراشیده است. حال آنکه بارها بارها

این‌که آموزش و پرورش اگر خیلی به

آن رحم کنیم، فقط بال آموزش را

دارد و همیشه در ایجاد بسترهای

پرورشی لنگ زده است.



درباره مبحث پرورش در مدارس به بی

فلسفه پر

این تکه کلام روی مخ معلم‌هاست؛ مال امروز و دیروز نیست یک دختر یا پسر خوب و بی‌عیار کار کنند. درحالی‌که از منظر ناگفته نماند که بی‌راه نمی‌گو

حسین شکیب‌راد

سردبیر

نوجوانه



بالاد

لابد با خودتان می‌گویید باشد، خیلی از این مجموعه‌ها و نهادها و سازمان‌ها نقش شوند؛ حالا این وسط اگر هرکسی ساز خودش را زد چه؟!

حرف درستی است ولی خب چند نهاد بالادستی داریم که وظیفه سیاستگذاری‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی است. در مورد اهمیت این نهاد، مقام معظم رهبری می‌گویند: «این جملۀ یک اثر وضعی دارد. این‌که بقیه‌گیر ما نوجوانه‌ای‌ها تکلیفش روشن م‌برد ببیند واقعا این مجموعه نقشش را درست بازی کرده است یا نه. این شد که رفتیم

با وجود تلاش‌های این چند ساله شورای

عالی انقلاب فرهنگی، کجای کار می‌لنگد

و رسیدیم به این مشکلات:

۱. سیاست‌گذاری‌های متنوع فرهنگی

که برخی از آنها نه فقط در تعامل با

یکدیگر نیست بلکه موجب نفی همدیگر

می‌شود.

۲. فقدان ساز و کار لازم برای انسجام

بخشی بیشتر، بین دستگاه‌ها و

نهادهای فرهنگی کشور.

۳. مشخص نبودن حریم و حوزه عمل

دستگاه‌های فرهنگی هنگام تدوین

برخی سیاست‌ها و مصوبات.

۴. فقدان ضمانت‌های اجرایی و

قانونی به منظور اجرای دقیق و

بهنگام مصوبات در دستگاه‌های

مربوط.

۵. فقدان ابزار کافی و لازم به منظور

نظارت بر حسن اجرای مصوبات.

۶. عدم پاسخگویی دستگاه‌ها و نهادهایی که به‌نوعی

مجری مصوبات شورابوده که تأخیر در انجام مصوبات را به دنبال دارد.